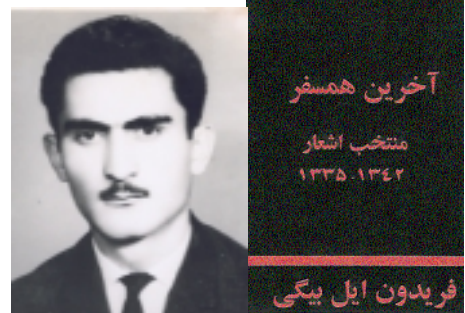


"زندهء جاوید" ، "گریزِ عبث" ، "اعتقاد"

سه شعر از : فریدون ایل بیگی
(از منتخب اشعار " آخرین همسفر " ، تهران ، ۱۳۴۴)



زندهء جاوید

در برگ ریزِ شومِ خزان
به ترانهء سبزِ بهار می اندیشم .
در سوگِ سردِ باد
به سرودِ شادِ شالیزار می اندیشم .

در انجمادِ سکوت
انعقادِ نطفهء خروش را می نگرم .
در زیرِ خاکسترِ یاس
آتشِ سوزانندهء امید را می نگرم .

در زمزمهء شومِ قاریِ پیر
سنگفونیِ شادِ مولود را می شنوم .

گرچه ذره ذره مرده ام
و با پایِ خویش لحظه بلحظه بسویِ مرگ شتافته ام
اما هرگز خبرِ دروغینِ مرگِ ترا باور نکرده ام
زیرا به زنده بودنِ تو
زیرا به زنده ماندنِ تو
اعتقاد داشته ام .

برایِ تو شعر گفته ام .
به امیدِ تو زیسته ام
به تو می اندیشم
ترا می نگرم
صدایت را می شنوم
ای زندهء جاوید !

تهران ۳۰ - ۱۱ - ۴۲

گریزِ عبث

گسترشِ بی نهایتِ بشکوه

گستره ای از صراحتِ انبوه
نیمی سرسبز
نیمی مجروح .
سبزترین سبزه و علف و نور
تا افقِ دور .

کوپه خالی .
بیتِ مکرر :
زمزمه سرد و یکنواختِ هر چرخ
ترجیع بندِ عبث ، قصیده پوچی
مرثیه ابتذال ، مثنویِ دم .
" کوپه خالی " خطا گفتم ، اینک
روبرویِ من نشسته همسفرم : غم .

بینِ راهِ شاهی - ساری ۳۰ - ۱۲ - ۴۲

اعتقاد

ای که در غروبِ خود طلوعِ دیگری
من ستایشِ ترا به باد داده ام .
ای که چون شبیح ، چو روح و سایه بامنی
من گریختم ز تو که باگریز دشمنی .

من هزار قایقِ نجات را بدستِ خود
گر بموجها سپرده غرق کرده ام
(هرچه رفت ، رفت ؛ چه کرد می توان ؟) لیک
چشمِ من زروشنانِ ساحلی دمی جدا نماند
من بقدرتِ عظیمِ بازوانِ خویش اعتماد داشتم .
تخته پاره هایِ نجات هیچ بود
من شناگرَم : به خویش اعتقاد داشتم .

بینِ راهِ بندر شاه - گرگان ۳۰ - ۱۲ - ۴۲

برای آشنائی با زندگی و آثارِ او مراجعه کنید به ویلاگِ فریدون ایل بیگی ، با این نشانی :
<http://fereydounilbeigui.persianblog.com>